

فیلمنامه‌ی کوتاه

شک

نویسنده: مریم امینی

سکانس یک، داخلی ، خانه/هال، شب

دختر با پسری وارد خانه می شوند. همه جا شلوغ است و همه در حال رفت و آمد هستند و فقط رئیس گوشه‌ای ایستاده است و سیگار می کشد. میزبان جلو می آید.

** میزبان: سلام. به به چه خانم جذابی.

** دختر و پسر: سلام.

** میزبان: خیلی خوش اومدی.

** دختر: ببخشین من بی دعوت اومدم. خودم دوست نداشتم اینجوری مزاحمتون بشم ولی ایشون نداشت.

** میزبان: اینجا اصلاً دعوتی نیست. هرکی دیر یا زود یه جوری پاش به اینجا می رسه.

** پسر: گفتم همه خوشحال میشن بیای.

** میزبان: معلومه... ما همیشه از دیدن آدمای جدید خوشحال می شیم.

** دختر: ممنونم.

دختر و پسر به سمت مبل می روند و گوشه‌ای می نشینند. پسر با همه خوش و بش می کند. خدمتکار برای آنها نوشیدنی می آورد. هر دو بر می دارند. دختر می خورد ولی یکدفعه چهره اش عوض می شود.

** دختر: آه... این چیه؟!

** پسر: بخور برات خوبه. اینقدر خوشمزه‌س که باید یه نفس سر کشید.

پسر یکدفعه کل لیوان را سر می کشد.

** دختر: (با تعجب و زیر لب) خوشمزه؟! (با تمسخر) یادم باشه ترکیباتشو بپرسم یادداشت کنم که هوس کردم درست کنم.

** پسر: تو هر وقت خواستی اراده کن، من خودم برات میارم. همینجا بشین من یه سر به بچه‌ها بزنم.

پسر می رود. دختر لیوان را کنار می گذارد. ترسو پیش او می آید.

** ترسو: برو از اینجا.

** دختر: بخشین!؟

** ترسو: یه چیزیه بهونه کن برو. اصلاً واسه چی اومدی اینجا؟

** دختر: خب دوستم گفت اینجا باحاله، خوش می گذره. من تازه اومدم اینجا، تنهایی سخت می گذره به آدم... خواستم با بقیه آشنا شم.

** ترسو: برو... از اینجا... از شهر ما...

** دختر: من مربی بچه هام.

** ترسو: می دونم کی ای... چی ای... ولی برو تا دیر نشده.

میزبان به سمت آنها می آید. ترسو لیوان دختر را سر می کشد و می رود.

** میزبان: (با تمسخر) دوست جدید پیدا کردی.

ترسو می رود و میزبان جلوی دختر می ایستد.

** میزبان: بیا بریم لباستو عوض کن. یه لباس راحت بهت میدم.

** دختر: نه ممنونم. راحتم.

میزبان پوزخندی می زند و می رود و دختر مشغول نگاه کردن به اطراف می شود. خدمتکار دوباره با سینی می آید.

** خدمتکار: بخور.

** دختر: ممنونم... میل ندارم.

** خدمتکار: بخور. دیدم اون یکیو نخوردی.

** دختر: میل نداشتم. ممنون.

خدمتکار سینی را روی دختر می ریزد. رئیس از دور لبخند می زند. دختر جیغ می کشد و همه به سمت او می آیند.

** میزبان: چی کار می کنی تو...

** خدمتکار: باز دست و پا چلفتی بازی درآوردم.

دختر از کیفش دستمال کاغذی بیرون می آورد و خود را تمیز می کند. کتابی بیرون می افتد.

** میزبان: بلند شو عزیزم. بلند شو بهت لباس میدم.

میزبان دختر را به اتاق می برد.

سکانس دو، داخلی، خانه/اتاق، شب

دختر لباسی مثل لباس بقیه پوشیده است و با ترس و تعجب به خودش نگاه می کند.

** میزبان: خیلی بهت میاد. عالی شدی. تو برو پیش بچه ها منم الان میام.

سکانس سه، داخلی، خانه/هال، ادامه ی زمان

دختر از اتاق بیرون می آید. ترسو و معترض با هم صحبت می کنند.

** معترض: تو ترسویی وگرنه اوضاع فرق می کرد.

** ترسو: من یه نفر هیچ تاثیری ندارم.

** معترض: یه نفر یه نفر درست میشه.

** ترسو: جونتو می ذاری سر هیچ و پوچ.

** معترض: چیزایی که من فهمیدم هیچ و پوچ نیست. نمی تونم خودمو بزخم به ندونستن.

** ترسو: از من که گذشت ولی به این دختره گفتم بره.

** معترض: کدوم دختره؟!

** ترسو: همین جدیده، مریبه. فکر می کنه می تونه بچه ها رو تربیت کنه و دنیارو نجات بده.

بهش گفتم از ما فاصله بگیر.

ترسو و معترض چشمشان به دختر می افتد، سکوت می کنند و سعی می کنند موضوع بحث را عوض کنند.

** دختر: ببخشید دوست منو ندیدین؟

ترسو معترض با سر جواب منفی می دهند. دختر دنبال پسر می گردد. پسری سرخوش را می بیند که مدام نوشیدنی می خورد

و می رقصد.

** پسر سرخوش: قیافشو ببین... رها شو از این همه فکر و خیال.

** دختر: اون پسری که باهاش اومدم رو ندیدین؟! شما می‌شناسینش؟!

** پسر سرخوش: همین دور و براست. کسی از اینجا نمیره. بخور...

** دختر: نه. ممنون. شما خیلی وقته میاین اینجا؟!

** پسر سرخوش: سوال نپرس.

** دختر: چی؟!

** پسر سرخوش: بازم که پرسیدی.

** دختر: ببخشید... قصد بی‌ادبی نداشتم.

** پسر سرخوش: هرچی کمتر بدونی راحت‌تری. (می‌خواهد دست دختر را بگیرد.) بیا یکم

برقص. رها میشی از این فکر.

دختر دستش را می‌کشد، پسر را می‌بیند و به سمت او می‌دود.

** دختر: ببخشید من باید برم. یادم افتاد یه سری کار برای فردا باید انجام بدم. تو هم میای؟!

البته اگه نیای اشکالی نداره ها، من خودم میرم.

** پسر: تازه اومدی. همیشه که بری.

** دختر: گفتم که... من کار دارم. من میرم تو بمون.

دختر به سمت کیفش می‌رود و پسر هم به دنبال او. دختر شروع به جمع کردن وسایلیش می‌کند و متوجه می‌شود کتابش نیست.

** دختر: من یه کتاب تو کیفم داشتم.

پسر متعجب او را نگاه می‌کند.

** دختر: باور کن. اومدم دستمال بردارم حتماً افتاده بیرون.

** پسر: می‌خواهی بگی یکی از بچه‌ها برش داشته.

** دختر: من نمی‌خوام اینو بگم ولی نیست.

** پسر: داری اشتباه می‌کنی.

** دختر: اشتباه نمی‌کنم.

** پسر: حالا کتاب که چیز مهمی نیست.

** دختر: معلومه که مهمه.

** پسر: داری میگی بچه‌های اینجا...

** دختر: ولش کن... من دنبال دردرس نیستم. من دارم میرم. از بچه‌ها خداحافظی کن.

دختر به سمت در می‌رود. میزبان سر می‌رسد.

** میزبان: خیلی با عجله داری میری. ما هنوز با هم آشنا نشدیم. حتماً پسر مون اذیت کرده.

** دختر: نه من خیلی اهل مهمونی نیستم. یه دفعه هم یادم اومد کارای فردامو انجام ندادم.

** میزبان: مهد کودک که کاری نداره. یه سری کارا و حرفای تکراری.

** دختر: نه اینجوری نیست. ما کلی تمرین خلاقیت داریم. کتاب می‌خونیم. چیزای جدید به

بچه‌ها یاد می‌دیم.

معلوم است با حرف های دختر میزبان حالش بد می‌شود ولی سعی می‌کند خود را کنترل کند.

** میزبان: حالا یکم دیگه بمون شاید نظرت عوض شد.

میزبان دختر را به سمت مبل می‌برد. دختر با اکراه می‌نشیند. دختر معترض هنوز حالش بد است و پسر سرخوش با او

حرف می‌زند. دختر موبایلش را بر می‌دارد و پیام می‌نویسد اما آنتن ندارد. ترسو از کنارش رد می‌شود.

** ترسو: بندازش آشغالی. اینجا به درد نمی‌خوره.

دختر مشغول ور رفتن با موبایل است که می‌بیند به زور به معترض نوشیدنی می‌خورانند. پسر سریع دختر را از آنجا می‌برد

و سعی می‌کند همه چیز را عادی نشان دهد.

** پسر: بچه‌ها با هم زیاد شوخی می‌کنند. همینجا بمون تا من پیام.

دختر چشمش به آنها است. وقتی می‌بیند همه مشغولند، قصد دارد به سمت در برود که ترسو دست او را می‌گیرد و به

اتاق می‌برد.

سکانس چهار، داخلی، خانه/اتاق، ادامه‌ی زمان

** دختر: چرا نمی‌ذارید برم؟!

** ترسو: میری. به وقتش.

** دختر: اینجا کجاست؟! شماها چه غلطی می‌کنین؟! آدمین اصلاً؟!

** ترسو: خیلی سوال می‌پرسی.

** دختر: چجوری سوال نپرسم؟! گیجم... عجب غلطی کردم اومدم اینجا.

** ترسو: سوال پرسیدن، فکر کردن، همه‌ش گیج‌ترت می‌کنه. فقط آروم باش و هرچی گفتن

بگو چشم. اینطوری حالت بهتر میشه.

** دختر: چی میگی تو؟! ولم کنین. خودت گفتی برو.

** ترسو: دیر شد. حالا فقط می‌تونی رها کنی... فکرتو خالی کن.

دختر به شدت مضطرب است.

** دختر: حرف نزن... نزن... فقط برو. می‌خوام تنها باشم.

** ترسو: هیچ وقت نمی‌تونی تنها باشی. تنهایی مجبورت می‌کنه فکر کنی، فکرم شک میاره.

برو یه آب به صورتت بزن.

دختر از اتاق خارج می‌شود.

سکانس پنج، داخلی، دستشویی، ادامه‌ی زمان

دختر به صورتش آب می‌پاشد. درمانده و مستاصل روی توالت فرنگی می‌نشیند و سرش را در میان دستانش می‌گیرد.

دختر تا سرش را بالا می‌آورد، چشمش به دوربین دستشویی می‌افتد. صدای جیغ و فریاد و خوشحالی از بیرون می‌آید.

دختر با ترس خارج می‌شود.

سکانس شش، داخلی، خانه/هال، ادامه‌ی زمان

دختری مشغول ضربه زدن با کتاب به سر دختر معترض است و دختر معترض در حال جان دادن است. همه با خوشحالی دور آنها را گرفته‌اند و دست می‌زنند و تشویق می‌کنند. فقط ترسو با کمی فاصله ایستاده‌است. دختر دیوانه‌وار به سمت آنها حمله می‌کند.

لباس دختر: چی کار می‌کنین؟! ولش کنین... روانیا...

دختر نمی‌تواند مانع آنها شود. خودش را از زیر دست و پای آنها بیرون می‌کشد و به سمت در خروجی می‌رود ولی در قفل است. او از ترس گریه می‌کند و در تقلا است. یکدفعه نگاه‌ها به سمت او بر می‌گردد و همه به سمتش می‌آیند. او جیغ می‌کشد.

سکانس هفت، داخلی، خانه/هال، ادامه‌ی زمان

دختر با چهره‌ای شبیه به دیگران روی صندلی نشسته است و نوشیدنی می‌خورد.